



حقیقت جسم در حکمت مشاء

ترجمه، تبیین و تحلیل
نمط اوّل اشارات ابن سینا
و شرح خواجه طوسی بر آن

دکتر سید محمد منافیان



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
زمستان ۱۴۰۴

منافیان، سیدمحمد، ۱۳۶۱-
 الاشارات و التنبیهات. فارسی. برگزیده. شرح
 شرح الاشارات و التنبیهات. فارسی. برگزیده. شرح
 حقیقت جسم در حکمت مشاء: ترجمه، تبیین و تحلیل نمط اول اشارات ابن سینا و شرح خواجه طوسی بر آن/سیدمحمد منافیان
 قهقرخی-قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۴۰۴.
 ۵۴۶ص. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه: ۸۰۳؛ فلسفه و کلام: ۲۹).
 بها: ۷۶۴۰۰۰ ریال
 ISBN: 978-600-298-595-8
 فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
 کتاب حاضر ترجمه و شرحی است بر کتاب "شرح الاشارات و التنبیهات" نصیرالدین طوسی که آن نیز خود شرحی بر نمط اول
 "الاشارات و التنبیهات" ابن سینا است.
 ترجمه، تبیین و تحلیل نمط اول اشارات ابن سینا و شرح خواجه طوسی بر آن.
 ۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰-۴۲۸ق. الاشارات و التنبیهات--تقد و تفسیر. ۲. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد،
 ۵۹۷-۶۷۲ق. شرح الاشارات و التنبیهات--تقد و تفسیر. ۳. فلسفه اسلامی--متون قدیمی تا قرن ۱۴.
 ۴. Islamic philosophy -- Early works to 20th century. ۵. عرفان--متون قدیمی تا قرن ۱۴.
 ۶. Mysticism -- Early works to 20th century. ۷. منطق--متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۸. Logic, Ancient -- Early
 works to 20th century. الف. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰-۴۲۸ق. الاشارات و التنبیهات. برگزیده. شرح. ب. نصیرالدین
 طوسی، محمد بن محمد، ۵۹۷-۶۷۲ق. شرح الاشارات و التنبیهات. برگزیده. شرح. ج. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 ۱۸۹/۱ BBR۴۱۵
 شماره کتابشناسی ملی
 ۱۰۳۱۹۸۵۷



حقیقت جسم در حکمت مشاء؛
ترجمه، تبیین و تحلیل نمط اول اشارات ابن سینا و شرح خواجه طوسی بر آن
 مؤلف: دکتر سیدمحمد منافیان
 ناظر: حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی شیروانی
 ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
 صفحه‌آرایی: تحریر اندیشه
 چاپ اول: زمستان ۱۴۰۴
 تعداد: ۱۰۰ نسخه
 لیتوگرافی: سعیدی
 چاپ: قم - سبحان
 قیمت: ۷۶۴۰۰۰ تومان
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۸-۵۹۵-۸

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.
 قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، نبش میدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰
 (انتشارات ۳۲۱۱۱۳۰۰) نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص.ب. ۳۷۱۸۵-۳۱۵۱
 تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰
 www.rihu.ac.ir info@rihu.ac.ir
 فروشگاه اینترنتی: https://shop.rihu.ac.ir
 مرکز پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و هدایت پدیده‌های انسانی در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر است و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی، فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به‌عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی رحمته‌الله، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» را در سال ۱۳۶۱ فراهم کرد و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت استادان حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جامعه علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار بیش از ۸۰۰ عنوان کتاب و ۹ نشریه علمی اشاره کرد.

این اثر به عنوان منبع درس فلسفه مَشاء برای دانشجویان رشته فلسفه اسلامی در مقطع کارشناسی ارشد قابل استفاده است. البته دیگر علاقه‌مندان به این زمینه تحقیقی نیز می‌توانند از آن بهره‌مند شوند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از تلاش‌های مؤلف محترم اثر، دکتر سید محمد منافیان و نیز از ناظر محترم حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی شیروانی سپاسگزاری کند.

فهرست مطالب

دیاچه.....	۱
گزارشی از مباحث نمط اول.....	۹
«نمط اول در باب حقیقت جسم‌ها».....	۵۵
توضیح خواجه طوسی درباره عنوان.....	۵۵
نهج و نمط.....	۵۵
معنای تجوهر.....	۵۶
شناخت جسم در میانه فلسفه اولی و علم طبیعی.....	۵۸
تعریف جسم طبیعی.....	۶۵
بررسی اشکال‌های فخر رازی به تعریف جسم.....	۷۰
احتمال‌های گوناگون درباره تقسیم پذیری جسم.....	۷۲

۱. نادرستی گردآوری جسم از ذره‌های نشکن متناهی

توهم و اشاره.....	۷۷
نظریه ذره نشکن تقسیم ناپذیر و لوازم آن.....	۷۹
نقض و ابطال نظریه.....	۸۳
چکیده سخن ابن سینا.....	۹۵
استدلالی بر تحقق ذره نشکن.....	۹۷

۲. نادرستی گردآوری جسم از ذره‌های نشکن نامتناهی

توهم و اشاره.....	۱۰۲
نظریه نظام و زمینه بروز آن.....	۱۰۲
مناظره‌ای در میان دو گروه.....	۱۰۴
بررسی لوازم دیدگاه نظام و ابطال آن.....	۱۰۷

۱۲۳ صورت‌بندی استدلال

۳. پیوستگی حقیقت جسم

۱۲۶ یادآوری

۱۲۹ بررسی تفسیر فخر رازی

۱۳۲ پیوستگی جسم در حس و عقل

۴. نادرستی پایان‌پذیری تقسیم بالقوه جسم

۱۴۰ دنباله

۵. تقسیم‌پذیری بی‌پایان حرکت و زمان

۱۴۴ یادآوری

۱۴۵ تقسیم‌پذیری بی‌پایان اندازه‌ها

۱۴۶ تقسیم‌پذیری بی‌پایان کمیت‌های متصل‌گذا

۱۴۷ نقد مبنای استدلال بر وجود ذره‌نشکن

۶. برهان فصل و وصل در اثبات ماده‌أولی

۱۵۱ اشاره

۱۵۴ همراهی جسم طبیعی با جسم تعلیمی

۱۵۸ عروض گسستگی بر جسم طبیعی

۱۶۲ پذیرنده گسستگی و پیوستگی، چیزی غیر از پیوسته بالذات است

۱۶۵ استعداد پذیرش گسستگی و پیوستگی، غیر از پذیرفته بالفعل است

۱۶۸ بررسی سخنی از فخر رازی

۱۷۰ استعداد پذیرش گسستگی و پیوستگی، غیر از پیوسته بالذات است

۱۷۲ خلاصه برهان فصل و وصل

۱۷۳ دو نکته مهم

۱۷۶ نقد استدلال فخر رازی در نفی هیولا

۷. تحقق ماده‌أولی در همه جسم‌ها

۱۸۱ توهم و یادآوری

۱۸۲ طبیعت یگانه کشش جسمانی

۱۸۸ ویژگی‌ها و لوازم یکسان طبیعت نوعی در همه افرادش

۱۹۲ بررسی اشکال‌های فخر رازی

۸. نادرستی ذره‌گرایی دموکریتوسی

۱۹۸	توهم و یادآوری.....
۱۹۹	نظریه دموکریتوس در باب جسم.....
۲۰۷	نقد نظریه دموکریتوس.....
۲۱۲	امکان جلوگیری از پراکندگی جسم.....
۲۱۴	وقتی مانع جدایی لازمه طبیعت باشد، نوع منحصر در فرد است.....
۲۱۶	بررسی دو اعتراض فخررازی.....

۹. هر نوعی که با مانع تکثر همراه باشد، منحصر به فرد است

۲۲۰	یادآوری.....
-----	--------------

۱۰. امکان تحقق تخلخل و تکاثف حقیقی

۲۲۴	دنباله.....
-----	-------------

۱۱. اثبات متناهی بودن بُعدها

۲۳۰	اشاره.....
۲۳۱	اهمیت مسئله متناهی بودن بُعدها در علم طبیعی و الهی.....
۲۳۳	مقدمه‌هایی برای استدلال بر متناهی بودن بُعدها.....
۲۳۶	صورت‌بندی استدلال: برهان نردبانی یا سلمی.....
۲۴۰	بررسی اشکال فخررازی بر مقدمه چهارم.....
۲۴۱	ادامه صورت‌بندی استدلال.....
۲۴۵	اشکال و بررسی.....
۲۵۱	دو برهان دیگر.....
۲۵۱	برهان روبه‌رویی یا مسامته.....
۲۵۳	برهان جفت‌سازی یا تطبیق.....

۱۲. امتناع جدایی صورت جسمی از هیولا

۲۵۶	اشاره.....
۲۵۶	متناهی بودن جسم و شکل داشتن.....
۲۵۸	استدلال بر امتناع جدایی صورت از ماده.....
۲۵۸	سه فرض درباره چگونگی لازم بودن شکل برای امتداد جسمانی.....
۲۶۰	نادرستی فرض اول.....
۲۶۶	نادرستی فرض دوم.....
۲۷۰	اثبات فرض سوم.....
۲۷۱	نمودار استدلال.....

۱۳. پیدایش کلّ و جزء در فلک و تفاوت آن با صورت جسمی

۲۷۴	توهم و اشاره.....
۲۷۴	طرح اشکال.....
۲۷۷	پاسخ کوتاه.....
۲۷۸	پاسخ مفصل.....
۲۸۶	بررسی اشکال فخررازی.....

۱۴. اشاره حسی به هیولا و نیازمندی آن به صورت جسمی

۲۹۲	یادآوری.....
۲۹۳	هیولای تنها، وضع ندارد.....

۱۵. امتناع حلول کردنِ صورت در هیولای تنها

۳۰۰	یادآوری.....
۳۰۰	طرح مسئله و فرض‌های ممکن.....
۳۰۳	بررسی قسم اول و نمونه واقعی آن.....
۳۰۷	بررسی قسم دوم و نمونه واقعی آن.....
۳۱۲	فایده بررسی دو نمونه واقعی.....
۳۱۴	بررسی دو سخن از فخررازی.....

۱۶. امتناع جدایی هیولا از صورت جسمی

۳۱۸	دنباله.....
-----	-------------

۱۷. اثبات صورت نوعی

۳۲۱	یادآوری.....
۳۲۱	تعریف صورت نوعی و نسبت آن با هیولا.....
۳۲۳	استدلال بر وجود صورت نوعی.....
۳۲۳	دلیل اول.....
۳۲۷	دلیل دوم.....
۳۳۳	بررسی اشکال‌های فخررازی.....

۱۸. نیازمندی تشخیص صورت جسمی جسم عنصری به سبب‌های بیرونی

۳۴۴	اشاره.....
۳۵۱	شناخت رازهایی از جهان اجسام.....

۱۹. چگونگی تعلّق هیولا به صورت / ۱: فرض‌های گوناگون رابطه‌ی علی در تلازم هیولا و صورت	۳۵۵
توهم و یادآوری.....	۳۵۹
بررسی بخش‌هایی از شرح فخررازی.....	۳۶۶
بررسی دو اشکال.....	

۲۰. چگونگی تعلّق هیولا به صورت / ۲: صورت، علت مطلق یا واسطه‌ی مطلق یا ابزار مطلق برای تحقّق هیولای جسم عنصری نیست	۳۷۰
اشاره.....	۳۷۱
صورت، علت مطلق و ابزار یا واسطه‌ی مطلق برای هیولای جسم عنصری نیست.....	۳۷۳
اثبات مبدأ مفارق برای کائنات.....	

۲۱. چگونگی تعلّق هیولا به صورت / ۳: صورت، علت مطلق یا ابزار یا واسطه‌ی مطلق برای تحقّق هیولا نیست	۳۷۸
اشاره.....	۳۷۹
چهار مقدمه‌ی استدلال.....	۳۸۷
صورت‌بندی استدلال.....	۳۸۹
تفسیر متن.....	

۲۲. چگونگی تعلّق هیولا به صورت / ۴: هیولا، علت قابلی صورت است، نه علت فاعلی	۴۰۵
توهم و یادآوری.....	۴۰۶
بررسی اشکالی از فخررازی.....	

۲۳. چگونگی تعلّق هیولا به صورت / ۵: چگونگی تقدّم صورت جسم عنصری بر هیولا	۴۱۰
اشاره.....	۴۱۲
ارزیابی اشکال‌های فخررازی.....	

۲۴. چگونگی تعلّق هیولا به صورت / ۶: فاعل، هر یک از هیولا و صورت را به سبب دیگری یا به همراه دیگری موجود نمی‌کند	۴۱۹
اشاره.....	۴۲۰
نادرستی فرض سببیت.....	۴۲۱
نادرستی فرض معیّت.....	۴۲۲
بررسی اعتراض فخررازی.....	۴۲۷
چگونگی تلازم میان ماده و صورت.....	۴۲۸
تقدّم صورت بر هیولا در جسم عنصری.....	

۲۵. چگونگی تعلق هیولا به صورت / ۷: صورت، شریک علت هیولا است

- ۴۳۲ اشاره
۴۳۴ چستی مُعین
۴۳۷ تشخص هیولا و صورت به سبب یکدیگر

۲۶. چگونگی تعلق هیولا به صورت / ۸: همراهی نبود هیولا و نبود صورت، زمانی است، نه به فراخور ذات

- ۴۴۴ توهم و یادآوری
۴۴۷ نکته

۲۷. تقدّم صورت بر هیولا در جسم فلکی

- ۴۵۱ دنباله
۴۵۴ دو تفاوت جسم فلکی و جسم عنصری

۲۸. چگونگی تحقّق مقدارها

- ۴۵۸ یادآوری
۴۵۹ تعریف مقدارها
۴۶۰ نحوه تحقّق سطح و خطّ
۴۶۱ نحوه تحقّق نقطه
۴۶۱ ارزیابی سخنی از فخر رازی
۴۶۳ سطح، مقومّ جسم تعلیمی نیست، بلکه لازم وجود آن است
۴۶۴ ارزیابی شرح فخر رازی و اشکال های او
۴۶۹ تحقّق سطح بدون تحقّق خطّ، و تحقّق خطّ بدون تحقّق نقطه
۴۷۱ نحوه تعیین نقطه مرکز دایره
۴۷۴ بررسی اشکالی از فخر رازی
۴۷۶ تقدّم وجودی جسم تعلیمی بر سطح، و سطح بر خطّ، و خطّ بر نقطه

۲۹. امتناع تداخل بُعدهای جسمانی

- ۴۸۰ یادآوری

۳۰. بطلان خلأ / ۱

- ۴۸۴ اشاره
۴۸۷ درباره مکان و خلأ
۴۸۷ ۱. مکان
۴۸۸ ۲. خلأ

۳۱. بطلان خلأ / ۲	یادآوری.....
۴۹۲	
۳۲. اثبات جهت	اشاره.....
۴۹۶	
۳۳. وضع جهت و وجود محسوس آن	اشاره.....
۴۹۹	
۳۴. ماهیت جهت	اشاره.....
۵۰۴	
۳۵. وجود پیشین مقصد در حرکت مکانی	توهم و یادآوری.....
۵۱۰	
	کتابنامه.....
۵۱۳	
	کوتاه‌نوشت نام کتاب‌ها.....
۵۲۱	
	نمایه‌ها
۵۲۳	نمایه موضوعی.....
۵۳۳	نمایه اشخاص.....
۵۳۴	نمایه کتاب‌ها.....

دیباچه

به نام خداوند پست و بلند حکیم خردبخش بخردپسند

فلسفه طبیعی یا طبیعیات، یکی از سه گانه دانش های نظری (حکمت نظری) در میان فیلسوفان مسلمان است که بر پایه شناخت چیزهایی شکل می گیرد که در حرکت و تغییر هستند.^۱ این بخش از معرفت بشری، عرصه دانش هایی است که در جست و جوی قوانین و ویژگی های جهان محسوس هستند، و از عنصرشناسی، معدن شناسی، گیاه شناسی، جانورشناسی، تا علم النفس، طب، نجوم و ... را در بر می گیرد، و سعادت مندی هر چه بیشتر انسان در زندگانی این جهانی او، در گرو رونق و پیشرفت این علوم است.

موضوع فلسفه طبیعی، - آن گونه که ابن سینا توضیح داده و تنقیح کرده است - جسم محسوس طبیعی است از آن جهت که دگرگون^۲ می شود یا ساکن می ماند.^۳ مطابق با علم

۱. ابن سینا، عیون الحکمة، ص ۱۷.

۲. در اینجا، معنای عام «دگرگونی» (تغییر) در مد نظر است، که علاوه بر دگرگونی یا تغییر تدریجی و زمان مند، - که در اصطلاح فلسفی، «حرکت» خوانده می شود - دگرگونی بیرون از زمان یا تغییرهای آنی را نیز در بر می گیرد.

۳. همو، الشفاء، ج ۴ (السماع الطبیعی)، ص ۷؛ همو، الإلهیات من کتاب الشفاء، ص ۱۲.

به تعبیری می توان گفت که علم طبیعی، بررسی و شناخت ویژگی های «طبیعت» است. طبیعت، آن نیروی درونی جسم است که بدون اراده، و بی واسطه، علت حرکت و سکون جسم است. در این باره، نک: ارسطو،

متافیزیک، ترجمه شرف خراسانی، ص ۱۹۴؛ ابن سینا، الشفاء، ج ۴ (السماع الطبیعی)، ص ۲۹-۳۱.

گفتنی است که آنچه در اینجا «طبیعت» خوانده می شود، در زبان یونانی «φύσις» (فوسیس) نام دارد. در نهضت ترجمه، مترجمان عربی دو واژه «طبیعت» و «کیان» - مشتق از کلمه سریانی «کیانا» - را در

شناسی ابن سینا، که از علم کلی و علم جزئی سخن گفته و فلسفه اولی را به مثابه علم کلی معرفی کرده است،^۱ فلسفه طبیعی، در کلیت و تمامیت خود، علمی جزئی در قیاس با مابعدالطبیعه و الاهیات است،^۲ و در ساخت پیکره آن، برخی علوم همچون اصل و برخی دیگر همچون فرع می‌باشند. علوم اصل عبارت‌اند از: سماع طبیعی یا سَمعِ کِیان، سَماء و عالم، کون و فساد، آثار علوی، معادن، نبات، حیوان، و علم النفس، و علوم فرع را چنین برشمرده‌اند: طب، احکام نجوم، علم فراست، علم تعبیر، علم طلسمات، نیرنجیات، و کیمیا.^۳

از میان دانش‌های اصلی طبیعی، فنّ سماع طبیعی جایگاهی ممتاز و زیربنایی دارد؛ زیرا مبانی فلسفه طبیعی و اصول کلی شناخت جسم (از آن حیث که دگرگون می‌شود یا ساکن است)، در این بخش بررسی و تحلیل می‌شوند. جسم طبیعی، اقسام متنوعی دارد و با قیده‌های گوناگونی چون فلکی، عنصری، بسیط، مرکب، جمادی، گیاهی، حیوانی و ... همراه می‌شود، که بررسی و مطالعه ویژگی‌های اختصاصی هر کدام، موضوع یکی از دانش‌های طبیعی است، اما بررسی و شناخت ویژگی‌های کلی و مطلق جسم، - که چون مطلق است، همه جسم‌ها را در بر می‌گیرد - در فنّ سماع طبیعی دنبال می‌شود. به تعبیر استاد مطهری، «آنچه در این قسمت بحث می‌شود، نه از مختصات عنصریات است، و نه از مختصات فلکیات. و در عنصریات، نه اختصاص به جماد دارد، و نه به نبات، و نه به حیوان، و نه به انسان. بلکه مسائلی است مربوط به مطلق اجسام. این مباحث، در حقیقت امور عامه طبیعیات است، و اگر این مباحث، به جای «سماع طبیعی»، «امور عامه طبیعی» و یا «کلیات طبیعی» نامیده می‌شد، بسی مناسب‌تر بود».^۴

برابر آن واژه یونانی به کار بردند (نصر، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، ص ۱۲) و پس از آن، برابر نهاد اول بیشتر از دومی با اقبال فیلسوفان روبه‌رو شد، و رواج عمومی یافت.

۱. نک: ابن سینا، الشفاء، ج ۹ (المنطق / البرهان)، ص ۱۶۲-۱۶۸.

۲. همان، ج ۴ (السماع الطبيعي)، ص ۷.

۳. همو، تسع رسائل فی الحکمة و الطبیعیات، ص ۱۰۸-۱۱۱.

۴. مطهری، شرح منظومه، ص ۳۵۵.

درباره وجه تسمیه این شاخه از دانش طبیعی به «سماع طبیعی»، می‌توان به دو دیدگاه اشاره کرد: یکم: «السماع الطبيعي یا السمع الکيان، همان امور عامه از علم طبیعی است ... و همانا به اسم «سماع طبیعی» نامیده شده؛ زیرا آن، نخستین چیزی است که در علم طبیعی بیان می‌شود، و عادت گذشتگان در آموزش‌های خود چنین بود که از علم طبیعی شروع می‌کردند و به دانش الهی ختم می‌کردند، تا دانشجو گام به گام از محسوس به سوی معقول پیش رود. پس در شنیده شدن، علم طبیعی پیش از علم الهی بود،

نخستین کتاب مهم و معتبری که در باب کلیات دانش طبیعی در دسترس است، کتاب سماع طبیعی یا فیزیک ارسطو است، اما در میان فیلسوفان مسلمان، مهم‌ترین کتابی که در این زمینه نگارش یافته، فنّ اول از طبیعیات کتاب شفاء است که در آنجا، ابن‌سینا در ضمن چهار مقاله به بررسی مفصل و تحلیل مبانی کلی جسم‌شناسی پرداخته است. بر طبق این آثار، مهم‌ترین موضوعاتی که در فنّ سماع طبیعی بررسی و تحلیل می‌شوند، عبارت‌اند از: تعریف جسم، تعریف طبیعت، چگونگی نسبت علم طبیعی با دیگر علوم، علل چهارگانه و برخی ویژگی‌های آن‌ها، جزء لایتجزی و قسمت‌پذیری جسم، حرکت و اقسام و لوازم آن، مکان، خلأ، زمان، متناهی بودن جسم، و جهت‌های جسم.

اما نمط اول از کتاب اشارات و تنبیهات ابن‌سینا نیز در زمینه سماع طبیعی نگارش یافته، و همراه با شروحاتی که بر آن نوشته شده، در شمار منابع درجه اول این دانش نزد فیلسوفان و دانشمندان مسلمان است. مشهور است که کتاب اشارات و تنبیهات، آخرین اثر ابن‌سینا یا در زمره آخرین آثار اوست، و گویا به سرعت در شمار کتاب‌های درسی منطق و فلسفه قرار گرفته است. پس از ابن‌سینا و تا به امروز، در میان نسل‌های گوناگونی از متفکران مسلمان، این کتاب بیش از آثار دیگر ابن‌سینا در کانون توجه قرار داشته و در پیرامون آن، نوشته‌های توضیحی یا انتقادی بسیاری در قالب شرح‌های کوتاه یا بلند و حواشی و تعلیقات پدید آمده است. شرح الإشارات و التنبیهات اثر فخرالدین رازی و حلّ مشکلات کتاب الإشارات و التنبیهات اثر خواجه نصیرالدین طوسی، دو نمونه بسیار مهم از شرح‌های این کتاب به شمار می‌آیند، که اولی

و امور عامّة طبیعی نیز نخستین چیزی بود که از مسائل آن شنیده می‌شد، پس به ناچار، نخستین چیزی که از مسائل علوم حکمی به گوش می‌رسید، همانا امور عامّة از علم طبیعی بود. به «سماع طبیعی» نامیده شد، به معنای نخستین چیزی که از مسائل علوم شنیده می‌شود، و «سمع کیان» نیز به همین معناست. (آملی، دُرر الفوائد؛ تعلیقة علی شرح المنظومة للسبزواری، ج ۱، ص ۱۷)

دوم: مترجم فیزیک ارسطو، درباره این کتاب چنین نوشته است: «کتاب حاضر ... از نوشته‌های درسی و تعلیمی ارسطوست ... و خاستگاه این آثار تعلیمی، درس‌های استاد در مدرسه است. ... عنوان کتاب حاضر، در دست‌نوشته‌های یونانی «درس‌هایی درباره طبیعت» است ... یعنی درس‌هایی که شاگردان حاضر در جلسه درس، فقط استماع می‌کردند بی‌آنکه بحث و گفت‌وگویی در میان باشد. و به همین ملاحظه، مترجمانی که کتاب را به عربی برگردانده‌اند، عنوان «سماع طبیعی» به آن داده‌اند.» (ارسطو، سماع طبیعی، ترجمة لطفی، ص ۹-۱۰)

از نظر تلخیص و نقادی اندیشه‌های ابن‌سینا کم نظیر است، و دومی از نظر توضیح و تبیین منسجم آن‌ها. به جرئت می‌توان گفت که بدون آشنایی عمیق و کامل با این دو کتاب، فهم درستی از سیر تاریخی فلسفه اسلامی در قرن‌های میانی، یعنی از شکل‌گیری حوزه فلسفی شیراز تا ظهور حکمت متعالیه، بدست نمی‌آید؛ به ویژه، اگر درباره شرح خواجه طوسی گفته شود که «آنچه در نزد حکمای متأخر با عنوان حکمت مشاء شناخته می‌شود، بیش از هر چیز وامدار تبیین و توضیحی است که خواجه طوسی در این کتاب عرضه کرده، و فهم او از اندیشه‌های ابن‌سینا، بر مطالعات ابن‌سینا شناسی ایشان سایه انداخته است»، ادعایی گزاف شمرده نمی‌شود.

دفتری که اینک در پیشگاه خوانندگان فرهیخته و دوست‌داران حکمت اسلامی گشوده شده، شرح خواجه طوسی است بر نمط اول از کتاب اشارات و تنبیهات، که ترجمه‌ای به زبان فارسی نیز همراه با تبیین دشواری‌های متن و تحلیل برخی از دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها، به آن افزوده شده است. از گذشته‌های دور تا به امروز، شرح خواجه طوسی بر اشارات و تنبیهات، گرمابخش حوزه‌های درسی منطق و حکمت بوده، و در میان اساتید و دانشجویان فلسفه اسلامی ارج و قرب بسیار داشته است. امروزه نیز هرچند برخی بخش‌های آن از برنامه درسی رسمی کنار گذاشته شده، اما همچنان بازار تدریس و مباحثه آن رونق دارد. بنا به پیشنهاد گروه فلسفه و کلام پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، اینجانب ترجمه و تبیین بخش فلسفه طبیعی این کتاب را بر عهده گرفتم و با کوششی طاقت‌فرسا، آن را به انجام رساندم. اینک دومین ثمره از آن تلاش که به شرح نمط اول و سماع طبیعی اختصاص دارد،^۱ به پیشگاه دانشجویان و محققان فلسفه اسلامی و دوست‌داران فلسفه ابن‌سینا تقدیم می‌شود. امیدوارم که مقبول افتد و به کار آید!

اما درباره این کتاب و روش کار خود، بایسته است که به چند نکته اشاره کنم:

یکم: درباره متن عربی اشارات و شرح خواجه طوسی، چهار کتاب در مد نظر بوده‌اند: ۱/ الإشارات و التنبیهات، به تصحیح مجتبی زارعی؛ ۲/ الإشارات و التنبیهات مع شرح نصیرالدین

۱. نخستین جلد از سه‌گانه فلسفه طبیعی، به شرح نمط سوم و علم النفس اختصاص داشت، که پیش از این منتشر شده است. (منافیان، علم النفس در حکمت مشاء؛ ترجمه، تبیین و تحلیل نمط سوم اشارات ابن‌سینا و شرح خواجه طوسی بر آن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۴۰۰ش).

الطوسی، به تصحیح سلیمان دنیا؛ ۳/ شرح الإشارات و التنبیها، به تصحیح حسن حسن‌زاده آملی؛ و ۴/ حلّ مشکلات کتاب الإشارات و التنبیها، که به کوشش سید محمد عمادی حائری منتشر شده و دست‌نوشته‌ای است منسوب به خواجه طوسی. اما سرانجام تصمیم گرفتم که متن عربی را بر اساس نسخه‌ای گزارش کنم که استاد حسن‌زاده آملی منتشر کرده است، و تنها در چند جا ترجیح دادم که گزارش نسخه دیگری را جایگزین کنم.

دوم: در ترجمه متن تلاش کرده‌ام که در حدّ توان، ویژگی‌های زبانی و دقّت عبارت‌پردازی ابن‌سینا یا خواجه طوسی را بازتاب دهم. هرچند گویایی و روانی ترجمه فارسی در مدّ نظر بوده، ولی سعی کرده‌ام به ترجمه تحت اللفظی هم وفادار بمانم.

سوم: مطالبی که به همراه ترجمه متن به آن افزوده شده، در سه دسته شرح مزجی عبارت‌ها، پاورقی‌ها، و تکمله یا پیوست فصل طبقه‌بندی می‌شوند. در میانه ترجمه متن، هر کجا گمان کردم که برای گویاتر شدن متن به توضیح و تبیین کوتاهی نیاز است، واژه‌ها یا جملاتی را در درون دو قلاب [] به آن اضافه کردم. در این شرح‌های مزجی سعی کرده‌ام از عبارت‌پردازی و نگارش طولانی خودداری کنم و حدّاکثر به چند سطر یا یک بند اکتفا کنم؛ تا هماهنگی و انسجام متن اصلی از دست نرود، و خواننده نیز به سردرگمی و فراموش کردن اصل مطلب دچار نشود. اما پاورقی‌های این کتاب، یا منبع شناختی است، یا توضیحی و انتقادی. در بخشی از پاورقی‌ها، من سعی کرده‌ام تا منبع یا مُستند گفته‌های متن را نشان دهم. همچنین درباره غالب موضوع‌هایی که در فصل‌های متعدّد این کتاب بررسی شده‌اند، منابعی را برای مطالعه بیشتر و بررسی تطبیقی معرفی کرده‌ام. این منبع‌شناسی، در ارتباط کامل با فلسفه ابن‌سینا است، و تنها به مطالب مطرح شده در متن نمی‌پردازد، بلکه گاه به مباحث پیرامونی یا انتقادی نیز پیوند می‌خورد. در بخش دیگری از پاورقی‌ها، توضیحاتی کوتاه یا مبسوط درباره برخی مطالب متن ارائه شده که گاه رنگ و بوی انتقادی نیز به خود گرفته است. اما افزون بر این‌ها، صورت استدلالی برخی برهان‌های مهمّ، در قالب نموداری عرضه شده، و در پایان دو فصل نیز مطالب بیشتری برای توضیح محتوای متن اضافه شده است.

چهارم: پیش از آغاز متن اصلی کتاب، گزارشی از تمام فصل‌های نمط اوّل و مباحث آن ارائه شده است. مختصّات این گزارش بدین شرح است که در باب هر فصل، ابتدا سعی می‌شود پیوند میان آن فصل و فصل قبلی تبیین گردد، و پرسش یا پرسش‌های اساسی هر فصل شناسایی

شود. سپس با التفات به آن پرسش‌ها، خلاصه‌ای منسجم از مطالب هر فصل بیان می‌شود. این گزارش، محتوای نمط اول را فارغ از فراز و نشیب‌های متن و بدون التفات به اختلاف نظرهای دو شارح بازتاب می‌دهد، و خواننده را در استفاده بهتر از متن اصلی کتاب کمک می‌کند.

پنجم: درباره برخی از منابعی که در پاورقی‌ها استفاده شده، مناسب است در اینجا توضیحی بیان کنم. در معرفی منابع بیشتر برای مطالعه و مقایسه، معمولاً سعی کرده‌ام به دو کتاب التحصیل اثر بهمنیار و المباحث المشرقیه اثر فخرالدین رازی نیز ارجاع دهم. برای نگارنده، کتاب التحصیل از این جهت اهمیت دارد که نویسنده آن شاگرد بی‌واسطه ابن‌سینا بوده و شرح دیدگاه‌های او را از زبان خودش شنیده است. بر این اساس، به نظر می‌رسد که در مقام تبیین دیدگاه‌های ابن‌سینا، شرح و تبیین بهمنیار اصیل‌تر است از شرح خواجه طوسی که علاوه بر ابن‌سینا، از آموزه‌های شیخ اشراق و دیگران نیز اثر پذیرفته است. درباره کتاب المباحث المشرقیه نیز گفتنی است که اگرچه شامل انتقادهای فراوان به دیدگاه‌های ابن‌سینا است، اما فخررازی سعی کرده است که در ساختار ابتکاری این کتاب، مسائل و موضوعات فلسفه ابن‌سینا را بخوبی دسته‌بندی کند، و گزیده جامعی از دیدگاه‌های او را، بویژه بر پایه کتاب شفاء، عرضه کند. از این جهت، کتاب المباحث المشرقیه بسیار قابل استفاده است.

ششم: می‌دانیم که در شرح خواجه طوسی بر کتاب اشارات، بخش‌های بسیاری از شرح فخررازی نیز گزارش شده است. این گزارش‌ها که غالباً اشکال‌ها و اعتراض‌های فخررازی را در بر دارند، معمولاً به صورت نقل قول غیرمستقیم و تلخیص است، و از دخالت و تصرف خواجه طوسی در امان نمانده‌اند. در نمونه‌هایی مشاهده می‌کنیم که تصرف خواجه طوسی در متن، معنای کلام را به گونه‌ای تغییر داده که گویای مقصود فخررازی نیست. من سعی کرده‌ام چنین نقل‌هایی را در پاورقی‌ها یادآوری کنم، اما برای استفاده بیشتر خواننده، چگونگی گزارش خواجه طوسی (یعنی تلخیص، تصرف، تلخیص و تصرف) را نیز در ادامه ذکر منبع نقل قول آورده‌ام. همچنین گفتنی است که در تبیین و توضیح اشکال‌های فخررازی، همواره به اصل متن او توجه کرده‌ام، و گاه از محتوای اصلی شرح او برای توضیح دیدگاه‌ها و اشکال‌های او بهره برده‌ام.

هفتم: در هنگام مطالعه و تحقیق درباره حکمت طبیعی و ترجمه سه نمط اول از کتاب شرح اشارات، اینجانب از درس‌های استاد فقید محمدحسین حشمت‌پور بسیار بهره بردم، و خود را در شمار شاگردان او می‌دانم. این درس‌ها، در بهبود کیفیت این ترجمه سهم بسزایی

دییاجه ۷

داشته، و بسیار شایسته است که با یاد کردن از این استاد فرزانه، از تلاش‌های او برای تدریس متون اصلی حکمت اسلامی و زنده نگه داشتن این سنت قدردانی کنم. امیدوارم و از خدای مَنان طلب می‌کنم که روح بی‌آلایش آن مرحوم، مشمول آمرزش الاهی و برخوردار از نعمت‌های بی‌شمار بهشتی باشد. آمین.

در اینجا سزاوار است که از دوستان بزرگوار و عزیزانی که مرا در به سرانجام رسیدن این کتاب یاری کردند، قدردانی کنم؛ اعضای محترم گروه فلسفه و کلام پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، همسر و فرزندانم. اما گرچه دست و زبانم در شکرگزاری از خداوند مهربان ناتوان است، او را سپاس‌گزارم که در فراز و نشیب‌های این راه، همواره مرا دستگیری کرد و شعله امید را در قلبم برافروخت.

در پایان، از خواننده بزرگوار و نکته‌سنج تقاضا می‌کنم که نگارنده را بر خطاها و کاستی‌های این کتاب آگاه کند.^۱ نیز گفتنی است که در دوره زمانی تألیف و ویرایش این کتاب، برخی از بزرگان و اساتید معاصر حکمت اسلامی، که با نوشته‌ها یا درس‌های خود بر من و بسیاری از فراگیران فلسفه اسلامی حق معلمی داشتند، چشم از جهان فانی فرو بستند و به دیدار معبود شتافتند. از خداوند مهربان برای ایشان رحمت و غفران هرچه بیشتر طلب می‌کنم، و از روی قدرشناسی، خوبی‌های این کتاب را به ایشان تقدیم می‌کنم: اساتید فقید سید رضی شیرازی، سید حسن سعادت مصطفوی، حسن حسن‌زاده آملی، و محمدحسین حشمت‌پور.

من الله التوفیق و علیه التکلان

سید محمد منافیان

اصفهان - تابستان ۱۴۰۴ خورشیدی

۱. طریقه مکاتبه با نگارنده: manafiyan@chmail.ir

گزارشی از مباحث نمط اوّل

موضوع کلی بررسی‌ها در نمط اوّل کتاب اشارات، فلسفه طبیعی است. در این نمط، به منظور پایه‌ریزی درست دانش‌های طبیعی، ابن‌سینا شناخت بنیاد و حقیقت جسم را در طرحی نو دنبال کرده، و از میان مجموعه‌ای از بررسی‌های مابعدالطبیعی و طبیعی، مؤلفه‌های سازنده و قوام‌بخش جسم را به همراه برخی از ویژگی‌های کلی آن شناسایی کرده است.

«جسم» واژه‌ای مشترک است که هم بر جسم طبیعی و هم بر جسم تعلیمی انطباق می‌یابد. جسم تعلیمی از سنخ کمّیت پیوسته است، اما جسم طبیعی که وجود آن را آشکارا می‌یابیم، جوهری است که می‌توان کشش یا امتداد در بُعدهای سه‌گانه طول، عرض و عمق را برای آن در نظر گرفت، و شناخت ویژگی‌های گوناگون آن، دانش‌های متنوع طبیعی را سامان می‌دهد. در یک نگاه، جسم طبیعی را می‌توان به بسیط و مرکّب تقسیم کرد: مرکّب، آن جسمی است که از جسم‌هایی با حقایق گوناگون گردآمده است، و در مقابل آن، جسم بسیط گردآمده از جسم‌هایی با حقایق گوناگون نیست، و تنها از یک حقیقت شکل گرفته است. شناخت اجزای قوام‌بخش و ویژگی‌های کلی جسم، بر پایه التفات به جسم بسیط انجام می‌شود.^۱

فصل یک: توهم گردآوری جسم از ذره‌های نشکن، و اشاره به نادرستی آن

نخستین فصل از نمط اوّل اشارات، با گزارشی از نظریه ذره نشکن (جزء لایتجزّی) در شناخت حقیقت جسم آغاز شده، و در ادامه، ابن‌سینا به بررسی انتقادی آن پرداخته است. بنا بر این دیدگاه، هر جسم طبیعی بسیط، گردآمده از ذره‌هایی نشکن است که جسم نیستند. هر جسمی مفصل‌ها یا پیوندگاه‌هایی دارد که در آن‌ها، ذره‌ها به یکدیگر چسبیده‌اند، و در چنین خود به گونه‌ای هستند که آن ذره‌ای که در میانه دو ذره دیگر قرار دارد، از برخورد و دیدار دو طرفش با یکدیگر جلوگیری می‌کند. هر جسمی می‌تواند در آن پیوندگاه‌ها بشکند، اما پس از آن، ذره‌های بسیار ریز نشکنی باقی می‌مانند که هرگز تجزیه نمی‌شوند، و حتی در فرض عقلی نیز نمی‌توان آن‌ها را تقسیم کرد. با این وصف، جسم طبیعی حقیقتی پیوسته ندارد، بلکه در فعلیت خود گسسته است.

۱. در اینجا لازم به ذکر است که تمامی این گزارش، بر پایه شرح خواجه طوسی بر محتوای نمط اوّل نگارش یافته، و به دیدگاه‌های دیگری که می‌توان در تفسیر سخنان ابن‌سینا ارائه کرد، التفات نشده است.

این دیدگاه ذره‌گرا، در میان برخی از متکلمان مسلمان رواج یافت، اما تا چه اندازه می‌توان از قوت این نظر سخن گفت؟ ابن‌سینا نشان داده است که با نظر به ویژگی‌های گفته شده برای ذره‌های نشکن، به آسانی می‌توان از این دیدگاه انتقاد کرد، و آن را نادرست خواند. به عنوان مثال، از میان ذره‌های یک جسم، سه ذره نشکن همسایه را که در یک بُعد قرار دارند (همراستا) در نظر می‌گیریم. مطابق با نظریه ذره نشکن، ذره میانی هرگز تقسیم نمی‌شود و در عین حال، از برخورد دو ذره کناری با یکدیگر جلوگیری می‌کند. اینک می‌توان پرسید که آیا هر یک از دو ذره کناری، با تمامی ذره میانی دیدار و برخورد می‌کند، یا با بخشی از آن؟ در فرض دوم، آشکارا از تقسیم ذره نشکن میانی به دو بخش (حدّ اقل) سخن گفته می‌شود، و آن نقض کننده اصل نظریه است، اما فرض اول نیز به تقسیم ذره می‌انجامد؛ زیرا این فرض را هنگامی می‌توان تصوّر کرد که یک ذره، در ذره دیگر داخل شده باشد (تداخل). در وقت تداخل، دو ذره در یک مکان قرار دارند، و هرگز نمی‌توان از تفاوت وضعی آن‌ها سخن گفت و هر کدام را با یک اشاره حسی جداگانه نشان داد. بنابراین تفاوتی روشن در میان «وضعیت یک ذره پیش از تداخل» و «وضعیت آن ذره در هنگام تداخل» برقرار است؛ اگر پیش از تداخل می‌توان دو ذره را نشان داد که با یکدیگر برخورد می‌کنند، در هنگام تداخل تنها می‌توان به یک ذره اشاره کرد. پس وقتی ذره کناری در ذره میانی داخل می‌شود، با چیزی دیدار می‌کند که قبلاً با آن برخورد نکرده است، و در نتیجه، ذره میانی تقسیم می‌شود. از این گذشته، نتیجه فرض تداخل، نفی نظم و ترتیب ذره‌ها و نفی افزایش حجم است؛ زیرا اگر ذره‌ها در یک مکان باشند، چگونه می‌توان یکی را در کنار دیگری فرض کرد یا حجمی بیشتر از حجم یک ذره را در نظر گرفت؟! بنابراین در این فرض که هر ذره کناری با تمامی ذره میانی دیدار و برخورد می‌کند، اساساً جسمی پدید نمی‌آید، و تنها در صورتی می‌توان جسم را گردآمده از ذره‌ها خواند که تداخل روی ندهد. پس فرض اول آشکارا نامعقول است، و تنها وضعیتی که می‌توان برای ذره‌های یک جسم در نظر گرفت، همان فرض دوم است، که آن نیز اثبات کننده تقسیم پذیری ذره‌ها است.

بدین ترتیب، در نتیجه جدال ابن‌سینا با باورمندان به ذره نشکن معلوم می‌شود که هیچ چاره‌ای از تقسیم پذیری ذره‌ها نیست، و سخن گفتن از ذره نشکن تقسیم ناپذیر خطاست. در شرح این فصل، فخر رازی یکی از مهم‌ترین استدلال‌ها در اثبات ذره نشکن را گزارش کرده، و خواجه طوسی نیز پس از نقل سخن او، وعده داده است که پاسخ آن در فصل‌های بعدی خواهد آمد.

فصل دو: توهم گردآوری جسم از ذره‌های نامتناهی، و اشاره به نادرستی آن

نتیجه نفی و بطلان ذره نشکن، چیزی نیست مگر تقسیم پذیری بی‌پایان جسم. اما آیا «تقسیم پذیری بی‌پایان» بدین معناست که تقسیم‌های نامتناهی ممکن، و بخش‌های به دست آمده از آن‌ها، به صورت بالفعل در جسم یافت می‌شوند، یا چنین چیزی ممکن نیست، بلکه همه آن تقسیم‌ها و بخش‌ها بالقوه هستند؟ برخی از کسانی که استدلال‌های فیلسوفان را درباره نفی ذره نشکن پذیرفتند، گمان بردند که همه این تقسیم‌ها بالفعل است، و آشکارا حکم کردند که جسم، گردآمده از بخش‌های نامتناهی بالفعل است. در تاریخ فلسفه اسلامی، این باور را به نظام معتزلی و پیروان او نسبت داده‌اند. اما ابن‌سینا بر این باور است که این دیدگاه نیز در نهایت به پذیرش ذره نشکن می‌انجامد، و گسستگی حقیقت جسم را اثبات می‌کند.

وقتی حکم می‌شود که همه تقسیم‌های ممکن برای جسم، بالفعل هستند، می‌توان با روش عکس نقیض نتیجه گرفت که اگر تقسیمی برای جسم بالفعل نیست، پس آن تقسیم اساساً ممکن نیست. از سوی دیگر، می‌دانیم که هر کثرتی برآمده از واحد است، و واحد از آن جهت که واحد است، تقسیم ناپذیر است. بنابراین آن کثرتی که در نتیجه تقسیم‌های نامتناهی بالفعل در جسم تحقق دارد، برآمده از واحدهایی است که تقسیم ناپذیرند. این واحدها، که بی‌تردید نامتناهی هستند، بخش‌هایی از جسم هستند که تقسیم نمی‌شوند، و چون تقسیم آن‌ها بالفعل نیست، پس اساساً محال است که تقسیم شوند. بدین ترتیب، کثرت حاصل در جسم برآمده از بخش‌هایی است که هرگز تقسیم نمی‌شوند. این همان نظریه ذره نشکن است، با این تفاوت که باورمندان به ذره نشکن، به شکلی معقول از محدود بودن آن‌ها سخن می‌گفتند، ولی در این نظریه به نامتناهی بودن آن‌ها حکم می‌شود.

در فصل دوم، ابن‌سینا به بررسی این دیدگاه پرداخته است، و به جای اصرار بر تقسیم پذیری ذره‌ها که در این باره راه به جایی نمی‌برد، به ویژگی «نامتناهی بودن» ذره‌ها توجه کرده، و در قالب یک استدلال خلف، نادرستی دیدگاه پیروان نظام را نشان داده است.

وقتی بپذیریم که جسم گردآمده از ذره‌های نامتناهی و یک کثرت بالفعل است، می‌توان با توجه به ویژگی‌های شیء متکثر، دو مطلب را یادآوری کرد: نخست آنکه هر کثرتی برآمده از واحد (شیء نامنقسم) است، و دو دیگر آن‌که در هر کثرت عددی، می‌توان مجموعه‌ای متناهی از اجزای آن را در نظر گرفت. اینک در مواجهه با پیروان نظام که هر جسم طبیعی را مجموعه‌ای

با اندازه متناهی اما گردآمده از واحد/ذره های نامتناهی دانسته اند، ابن سینا پرسیده است که اگر تعدادی متناهی از واحد/ذره های یک جسم طبیعی را در نظر بگیریم یا جدا کنیم، آیا حجم این مجموعه جدید از حجم یک واحد/ذره بیشتر است یا نه؟ در بررسی دو پاسخ آشکار می شود که هیچ یک از آن دو را نمی توان پذیرفت، و در نتیجه، فرض اولیه در باب گردآوری جسم از ذره های نامتناهی بالفعل محال است.

نمی توان پذیرفت که «حجم آن مجموعه جدید، بیشتر از حجم یک واحد/ذره نیست»؛ چرا که در این صورت، اگرچه به فراخور فرض با کثرت عددی واحد/ذره ها روبه رو هستیم، ولی هیچ تغییری در حجم رخ نمی دهد، و در نتیجه، هیچ اندازه ای پدید نمی آید. می دانیم که پدیدار شدن جسم همراه است با اندازه و مقدار، و بدون تحقق اندازه نمی توان از تحقق جسم سخن گفت. بنابراین گردآوری آن ذره ها، حتی اگر نامتناهی باشند، به تحقق جسم نمی انجامد. همچنین نمی توان پذیرفت که «حجم آن مجموعه جدید، بیشتر از حجم یک واحد/ذره است»؛ زیرا وقتی گردآوری ذره ها در آن مجموعه جدید به گونه ای باشد که حجم آن، در سه جهت طول، عرض و عمق افزایش یابد، پس بر پایه چند ذره متناهی، یک جسم نو ساخته می شود. آشکار است که اندازه این جسم ساختگی نیز متناهی است، و نسبت میان آن با یک جسم طبیعی، همانا نسبت یک شیء متناهی در اندازه به یک شیء متناهی در اندازه است. حال گفتنی است که چون یک جسم طبیعی اجزایی نامتناهی دارد (به باور نظام)، پس نسبت اجزای آن جسم ساختگی به اجزای یک جسم طبیعی عبارت است از: نسبت متناهی به نامتناهی. بر این اساس، از مقایسه میان آن جسم ساختگی با دیگر جسم های طبیعی لازم می آید که نسبت جزءهای متناهی به جزءهای نامتناهی، همان نسبت شیء متناهی در اندازه به شیء متناهی در اندازه باشد. اما چنین چیزی محال است؛ زیرا نسبت میان اندازه دو شیء، تابعی است از نسبت میان تعداد اجزای آن دو شیء.

با آشکار شدن نادرستی دیدگاه پیروان نظام، دوباره بر نفی ذره شکن و گسستگی حقیقت جسم تأکید می شود، و راه برای پذیرش پیوستگی آن هموارتر می گردد.

فصل سه: یادآوری پیوستگی حقیقت جسم

تا کنون، ابن سینا تلاش کرد تا نشان دهد که حقیقت جسم گسسته نیست؛ چرا که اگر چنین

باشد، آنگاه مفصل‌ها یا پیوندگاه‌هایی دارد که یا متناهی هستند یا نامتناهی. اما در دو فصل گذشته ثابت شد که محال است جسم از ذره‌ها یا بخش‌های نشکن تقسیم ناپذیر گردآمده باشد، چه آن ذره‌ها متناهی باشند و چه نامتناهی. در نتیجه این بررسی، پیوستگی حقیقت جسم اثبات می‌شود، که در فصل سوم یادآوری شده است. این نتیجه را ابن‌سینا بدین صورت گزارش کرده است: وجود جسمی که در کشیدگی خود پیوندگاهی ندارد ممکن است، و آن جسم در حقیقتش همان گونه است که در نزد حس ادراک می‌شود.

سخن گفتن از «امکان وجود چنین جسمی»، و نه ضرورت آن، اختلافی را در میان دو شارح نامدار برانگیخته است؛ فخررازی، یک بار احتمال داده است که مقصود ابن‌سینا از «امکان»، امکان عام است که «ضرورت» را نیز در بر دارد، اما در بررسی دیگری، آن را با امکان خاص نیز توضیح داده است. در مقابل، خواجه طوسی بر این باور است که چون شیخ‌الرئیس ضرورت گردآوری جسم از ذره‌ها را نفی کرد، پس آشکار است که در نتیجه استدلال، باید از نفی ضرورت، یعنی امکان، سخن بگوید.

اما در ادامه فصل، ابن‌سینا این نکته را نیز یادآوری کرده است که نبود پیوندگاه در آن جسم، بدین معنا نیست که هرگز تقسیم نمی‌شود، بلکه گسسته شدن آن جسم به واسطه یکی از سبب‌های گسستگی ضروری است. نتیجه این دیدگاه، نفی تحقق بالفعل پیوندگاه‌ها در جسم بسیط است، که به پذیرش تقسیم‌های بالقوه جسم می‌انجامد.

در پایان نیز ابن‌سینا به گونه‌های مختلف گسسته شدن جسم اشاره کرده، و در این باره، بریدن، اختلاف دو عرض ایستا (قار)، وهم و فرض را به مثابه سبب‌های گوناگون گسستگی برشمرده است.

فصل چهار: دنباله گفت‌وگو درباره پیوستگی جسم و تقسیم‌های نامتناهی بالقوه

بنا بر آنچه گذشت، آشکارا می‌توان بدست آورد که بنا بر نبود ذره نشکن، ضروری است که حداقل یکی از گونه‌های تقسیم شدن جسم، همواره و بی‌پایان ممکن باشد، و تمام نشود. این نتیجه، در فصل‌های گذشته نیز به طور ضمنی معلوم بود، اما در فصل چهارم، ابن‌سینا بر آن تأکید کرده، و به صورت ویژه، از تقسیم پذیری وهمی و فرضی جسم، به مثابه تقسیم پذیری بی‌پایان آن یاد کرده است.

بدین ترتیب، از یک سو نادرستی دیدگاهی آشکار می‌شود که به محمد شهرستانی منسوب است و از تقسیم‌های بالقوه اما متناهی جسم سخن می‌گوید، و از سوی دیگر، دیدگاه ابن‌سینا درباره تقسیم پذیری جسم بروشنی معلوم می‌شود؛ تقسیم پذیری جسم را پایانی نیست، اما همه آن تقسیم‌ها بالقوه هستند، نه بالفعل.

فصل پنج: یادآوری پیوستگی و تقسیم پذیری بی‌پایان حرکت و زمان

پیوستگی جسم و تقسیم پذیری بی‌پایان آن، معمولاً با انتقادهایی در زمینه وجود حرکت و زمان روبه‌رو بوده است. در پایان شرح فصل اول نیز مشاهده می‌کنیم که خواجه طوسی یکی از آن انتقادهای را در قالب استدلالی برای اثبات ذره نشکن گزارش کرده، و وعده داده است که در فصل‌های بعدی، به پاسخ آن اشاره می‌شود.

اینک در فصل پنجم، ابن‌سینا این موضوع مهم و اساسی را یادآوری کرده است که بنا بر تقسیم پذیری بی‌پایان جسم، ضروری است که تقسیم پذیری حرکت جسم و زمان آن حرکت نیز بی‌پایان باشد، و محال است که حرکت و زمان، از اجزای تقسیم ناپذیری گردآوری شوند. در شرح این فصل نیز خواجه طوسی به وعده قبلی خود وفا کرده، و استدلال اثبات ذره نشکن بر پایه وجود حرکت یا زمان را به نقد کشیده است. او، با توجه به هویت شیء پیوسته، و چگونگی تحقق مرزهای مشترک در میان اجزای آن، توضیح داده است که چگونه سخن گفتن از لحظه «حال» در حرکت و زمان، به اثبات ذره نشکن نمی‌انجامد.

فصل شش: اشاره به برهان فصل و وصل برای اثبات ماده اولی

در فصل‌های گذشته، تمام تلاش فکری ابن‌سینا معطوف بود به نشان دادن این مطلب که جسم، در بنیاد خود پیوسته است؛ اگر در شناخت حسی از جسم، آن را به گونه‌ای می‌یابیم که دارای طول، عرض و عمق است (اندازه‌دار)، این کشش و پیوستگی ویژگی حقیقت جسم نیز است، و سخن گفتن از حقیقت گسسته جسم خطاست. البته آشکار است که جسم گسسته و گاه پراکنده نیز می‌شود.

گسستگی و پیوستگی، دو وصف متقابل هستند که یکی پس از دیگری بر شیء عارض می‌شوند، و همراهی آن دو با یکدیگر ممکن نیست. بنا بر پذیرش ذره‌های نشکن، هویت هیچ

جسمی پیوسته نیست و گسسته شدن جسم، به منزله فروپاشی جسم در پیوندگاه‌های خود است، نه عروض گسستگی بر پیوستگی. اما آیا بنا بر پیوستگی حقیقت جسم، گسسته شدن آن به منزله پذیرش گسستگی از سوی پیوستگی نیست؟ پذیرنده حقیقی، آن چیزی است که همراه با پذیرفته باقی می‌ماند و نابود نمی‌شود، در حالی که با عروض گسستگی، پیوستگی نابود می‌شود. به تعبیر دیگر، گسستگی برابر است با عدم پیوستگی، و چون هیچ چیزی عدم خود را نمی‌پذیرد، پس محال است که گسستگی بر پیوستگی عارض شود. بدین ترتیب، اگر تمام حقیقت جسم صرفاً به مثابه امری پیوسته باشد، گسسته شدن واقعی آن ممکن نیست، و این در حالی است که جسم آشکارا گسسته می‌شود، و محکوم به گسسته شدن است. بنابراین می‌توان پرسید که گسستگی امر پیوسته‌ای چون جسم چگونه ممکن است، و چرا می‌توان از گسسته شدن جسم سخن گفت؟

در فصل ششم، این پرسش فراروی ابن‌سینا است، و به دنبال بررسی او در این فصل، حضور هیولا/ماده در ساختار جسم به اثبات می‌رسد، و هویت مرکب جسم طبیعی شناخته می‌شود. به تعبیر دیگر، با توجه به پیوستگی و گسستگی جسم آشکار می‌شود که علاوه بر امر پیوسته بالذات، چیز دیگری نیز قوام‌بخش جسم است که پذیرنده محض است، و «هیولا» خوانده می‌شود (برهان فصل و وصل). هیولا، به مثابه پذیرنده‌ای است که در حقیقت خود نه پیوسته است و نه گسسته، و پیوستگی یا گسستگی را می‌پذیرد. بدین ترتیب، جسم طبیعی برآمده است از همراهی و همنشینی امر پیوسته بالذات با هیولایی که آن پیوستگی را پذیرفته است و در عین حال، به استعداد گسستگی نیز وصف می‌شود، تا گسستگی جسم ممکن باشد.

گفتنی است که در شرح دو شارح نامدار بر این فصل، مفهوم اساسی «پیوستگی» به تفصیل بررسی شده، و با توجه به معنای «مقدار/اندازه»، به نسبت میان جسم تعلیمی و جسم طبیعی، و تفاوت آن دو با یکدیگر اشاره شده است. همچنین خواجه طوسی یکی از استدلال‌های مهم فخر رازی در انتقاد به وجود هیولا را گزارش کرده، و به آن پاسخ گفته است.

فصل هفت: توهم این که هیولا، تنها برای جسمی اثبات می‌شود که در واقع و بالفعل

گسسته می‌شود، و یادآوری نادرستی آن

با توجه به برهان فصل و وصل، روشن است که یکی از مقدمات اثبات وجود هیولا، پذیرش

گسستگی جسم است. اما «گسستگی» معنایی عام است که علاوه بر بریدن یا شکستن واقعی جسم، که آشکارا به پراکندگی بخش‌های آن می‌انجامد، تجزیه فرضی جسم را نیز در بر می‌گیرد. در تجزیه وهمی یا فرضی جسم، آنچه به مثابه واقعیت خارجی در برابر ما قرار دارد، نمی‌شکند و اجزای آن پراکنده نمی‌شوند، بلکه این توانایی ادراکی آدمی است که چون کشیدگی آن جسم را می‌یابد، جدایی و گسست را برای آن جسم در نظر می‌گیرد، و بدون آن که بخش‌هایی واقعی برای آن جسم فعلیت یابند، به جدایی و تمایز بخش‌های آن جسم از یکدیگر حکم می‌کند. لذا تجزیه فرضی جنبه اعتباری و ذهنی دارد، بدین معنا که تا وقتی ذهن بخواهد و عارض کردن «جدایی» را ادامه دهد، جسم تقسیم می‌شود، اما نه در تحقق خارجی، بلکه در حیطه تصور و فرض ذهن.

اینک می‌توان درباره برهان فصل و وصل چنین پرسید که آیا عارض شدن هر گونه گسستگی (معنای عام) بر جسم، نشان دهنده ضرورت وجود هیولا در ساختار جسم است؟ وقتی جسمی به پراکندگی دچار می‌شود و بالفعل می‌شکند، یک رویداد واقعی است که از وجود استعداد واقعی گسستگی خبر می‌دهد، و ضرورت وجود هیولا به مثابه محل آن استعداد را آشکار می‌سازد، اما در تجزیه فرضی که جسم واقعی همچنان پیوستگی خود را حفظ می‌کند و اساساً گسستگی آن بالفعل نمی‌شود تا سخن از وجود استعداد گسستگی به میان آید، آیا می‌توان گسستگی جسم را نشانه وجود هیولا در ساختار آن دانست؟

اهمیت این پرسش در جایی بخوبی نمایان می‌شود که تحقق جسمی را بپذیریم که به سببی، گسستگی بالفعل آن محال است، و سخن گفتن از تجزیه واقعی آن ممکن نیست، بلکه تنها می‌توان از قسمت پذیری فرضی آن جسم سخن گفت. مانند جسم فلکی در نظر برخی از فیلسوفان، که شکافتن خارجی و پیوند زدن آن محال است. آیا برای چنین جسمی نیز با توجه به برهان فصل و وصل، هیولا اثبات می‌شود؟

در فصل هفتم، ابن‌سینا در پی پاسخ به این پرسش و تبیین دقیق‌تر برهان فصل و وصل است، اما پرسش را در قالب یک توهم، و این گونه صورت‌بندی کرده است که شاید کسی گفت که اثبات وجود هیولا از طریق برهان فصل و وصل، تنها وقتی لازم است که تقسیم‌پذیری بالفعل جسم و عارض شدن گسستگی واقعی در مد نظر باشد، و این در حالی است که همه جسم‌ها چنین نیستند. پس گمان می‌رود که نتیجه برهان، تنها درباره جسم‌هایی درست است که

در تحقق خارجی شان تقسیم می‌شوند، و جسمی که تجزیه خارجی آن ممکن نیست، مشمول نتیجه این برهان نیست.

برای زدودن این توهم و در پاسخ آن پرسش، ابن‌سینا هیچ توضیحی درباره تأثیر و اهمّیت تقسیم خارجی (جدایی انفکاک) جسم در صورت‌بندی برهان ارائه نکرده، و گویا آن را پذیرفته است، اما او توضیح داده است که در برهان فصل و وصل، طبیعت نوعی امتداد جسمانی بررسی می‌شود، و از این طریق، «نیازمندی به محلّ (هیولا)» برای طبیعت کشش جسمانی اثبات می‌شود، نه یک فرد یا گونه خاص آن. به تعبیر دیگر، اگرچه در صورت‌بندی برهان به جسم‌هایی التفات می‌شود که گسستگی خارجی آن‌ها بالفعل می‌شود، اما آنچه ضرورت وجود هیولا را به مثابه محلّ پذیرش گسستگی واقعی جسم و نیز محلّ پذیرش امر پیوسته بالذات نشان می‌دهد، این ویژگی ذاتی طبیعت امتداد جسمانی است که محال است پذیرنده تقسیم خارجی و انفکاک باشد.

در این پاسخ، منظور از «طبیعت» همان کلی طبیعی یا ذات و حقیقت یگانه و نامتکثر شیء است، یعنی آن شیء به خودی خود و بدون در نظر گرفتن هر چیزی که بیرون از آن است. به باور ابن‌سینا، کلی طبیعی در ضمن همه افرادش تحقق دارد، و هر حکمی که درباره آن درست باشد، در میان همه افرادش مشترک و فراگیر است. بدین ترتیب، طبیعت نوعی امتداد جسمانی نیز ذات کشش جسمانی است که در همه جسم‌ها حاضر است، و هر آنچه به مثابه ویژگی آن شناخته شود، وصف مشترک همه جسم‌ها است، چه جسم عنصری باشد و چه فلکی. پس اگر در جسمی که جدایی انفکاک رخ می‌دهد، حکمی برای طبیعت نوعی امتداد جسمانی ثابت شد، این حکم در همه مصادیق امتداد جسمانی صادق است، و به جسم‌هایی محدود نیست که بالفعل گسسته می‌شوند.

در شرح این فصل، فخررازی سخن ابن‌سینا درباره وحدت نوعی طبیعت امتداد جسمانی را به چالش کشیده، و اشکال‌هایی را برشمرده است. در بررسی سخنان او، خواجه طوسی ابتدا دو نمونه مهم از آن اشکال‌ها را گزارش کرده و پاسخ گفته است، و سپس درباره دیگر اشکال‌ها، به تلقی نادرست فخررازی از اعتبارهای مفاهیم کلی اشاره کرده است.

فصل هشت: توهم ذره‌گرایی دموکریتوسی و یادآوری نادرستی آن

دیدگاه ابن‌سینا در شناخت حقیقت جسم، با یک نظریه رقیب روبه‌رو است که بدون نقد و نفی آن، پذیرش سخن ابن‌سینا درباره اثبات هیولای اولی آسان نیست. چنان‌که گذشت، سخن گفتن از جوهر جسمانی به مثابه امری که مرکب است از دو جوهر پذیرنده (هیولا) و پذیرفته (صورت جسمی)، نتیجه پذیرش پیوستگی ذاتی جسم، و امکان گسستگی واقعی آن است. از نظر ابن‌سینا ویژگی حقیقت جسم همان چیزی است که در ادراک حسی آن نیز یافت می‌شود، یعنی پیوستگی، و هر جسمی چه بسیط باشد و چه مرکب، برخوردار از وحدت اتصالی واقعی است. اما پیوستگی ذاتی جسم همراه است با (امکان) تقسیم خارجی و پراکندگی جسم، و بر همین اساس، با توجه به تقابل و ناسازگاری ذاتی که میان طبیعت پیوستگی و طبیعت گسستگی برقرار است، هرگز نمی‌توان جوهر جسمانی را به مثابه امر پیوسته صرف در نظر گرفت، و به ناچار باید از حقیقت مرکب جسم سخن گفت.

اما ذره‌گرایی دموکریتوس، دیدگاهی است در برابر نظر ابن‌سینا، که بنا بر تبیینی که از حقیقت جسم بدست می‌دهد، نیازمندی تحقق جسم به جوهری صرفاً پذیرنده را به چالش می‌کشد، و دوگانگی ساختاری جسم را انکار می‌کند. او، همچون ابن‌سینا، جزء لایتجزی را نفی کرده، و تقسیم پذیری بی‌پایان جسم بسیط در وهم یا فرض را پذیرفته است، ولی تجزیه خارجی یا شکستگی واقعی جسم بسیط را محال خوانده است. از نظر او، جسم محسوس و مُشاهد اتصال واقعی ندارد، یعنی برخوردار از اجزایی نیست که با یکدیگر مرز مشترک دارند، و نمی‌توان یک وحدت اتصالی واقعی را در آن نشان داد، بلکه پدیداری جسم محسوس نتیجه همسایگی و برخورد جسم‌های بسیط با یکدیگر است، که هر کدام، یک جسم ریز نشکن نامحسوس است. هر جسم محسوس در حقیقت خود متکثر و گسسته است، یعنی برخوردار از پیوندگاه‌هایی است که محل‌های برخورد جسم‌های ریز با یکدیگر هستند، و از همان جاها نیز جسم محسوس می‌شکند و تجزیه می‌شود. بدین ترتیب، آن جسمی که می‌شکند، اساساً متصل حقیقی نیست، و آن جسمی که متصل حقیقی است، اصلاً نمی‌شکند و پراکندگی ندارد. با این وصف، اتصال و انفصال جسم محسوس چیزی نیست مگر گردآمدن ریزهای نشکن نامحسوس و پراکندگی آن‌ها؛ در صورتی که علت‌هایی باشند که ریزهای نامحسوس را گردآوری کنند، جسم محسوس پدیدار می‌شود، و با نابودی آن علت‌ها، جسم محسوس نیز